

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

نتیجه‌گیری در جواز یا عدم جواز نقل به معنا

بحث ما در این بود که آیا نقل به معنا جایز است یا جایز نیست؟ ملاحظه فرمودید که ادله را مطرح کردیم و عمده‌ی ادله که عبارت از روایات بود، آن روایات را هم متعرض شدیم. نتیجه‌ای که به نحو نهایی از این روایات می‌گیریم این است که:

1) اولاً آن نقل به معنایی که مدعی ادعا می‌کند از روایات استفاده می‌شود آن نقل به معنا از این روایات به نظر ما استفاده نمی‌شود، کسانی که مدعی هستند روایات دلالت بر این دارد که رُوات بدون اینکه قرینه‌ای اقامه شود می‌توانند کلمات ائمه معصومین (علیهم السلام) را نقل به معنا کنند، این روایاتی که خواندیم دلالت بر این مدعا ندارد. برداشت ما از این روایات «إِذَا أَصَبْتَ الْمَعْنَى» یا «إِنْ كُنْتَ تَرِيدُ مَعَانِيَهُ» این است که راوی اگر بیان معنا را قصد کند بدون اسناد الفاظ به امام می‌تواند این را ذکر کند اما اگر يك راوی بخواهد نقل به معنا کند اما قرینه‌ای نیاورد به طوری که مخاطب بفهمد و معتقد شود که این الفاظ مربوط به امام (علیه السلام) است، این روایات دلالت ندارد که این هم جایز است، این تعبیر «إِنْ كُنْتَ تَرِيدُ مَعَانِيَهُ فَلَا بَأْسَ» گفتیم به نظر ما ظهور روشنی دارد که اگر می‌خواهی معنا را القاء کنی بدون اینکه الفاظ را به ما نسبت بدهی اشکالی ندارد و این غیر از ادعای مدعی است، کسانی که مدعی هستند که این روایاتی که ما داریم نقل به معنا شده می‌گویند اگر راوی آمد به نحو نقل به معنا گفت، قرینه‌ای هم بر این معنا اقامه نکرد اشکالی ندارد. به نظر ما این روایات دلالت بر این مدعا ندارد.

2) ثانیاً از این روایات دایره‌ی نقل به معنا استفاده می‌شود؛ در روایت دومی که نقل کردیم در آن روایت آمده بود «إِذَا أَصَبْتَ الصَّلْبَ مِنْهُ فَلَا بَأْسَ إِنَّمَا هُوَ بِمَنْزِلَةِ تَعَالٍ وَ هَلَمْ وَ اقْعَد وَ اجْلِس» نقل به معنایی که در میان عقلاً رایج است این است که يك معنا و مقصود متکلم را بیان کنند، اما این نقل به معنایی که در این روایات اجازه داده شده فقط در این دایره است، یعنی الفاظ را آنجایی که یقین داریم این لفظ را برداریم مرادفش را بگذاریم هیچ تغییری در آن به وجود نمی‌آید، اما آنجایی که «أَوْ» را برداریم و «و» بگذاریم، «و» را برداریم «ف» بگذاریم، «ف» را برداریم «ثم» بگذاریم، کجای این روایت دلالت بر جواز این معنا دارد؟ یعنی ائمه هم که به اصحابشان فرمودند «إِذَا أَصَبْتَ الصَّلْبَ» یعنی اگر حقیقت مطلب را دریافتی و می‌خواهی آن را منتقل کنی، یا اِذَا أَصَبْتَ الْمَعْنَى، و اینکه این خودش تعلیل است و فرموده «إِنَّمَا هُوَ بِمَنْزِلَةِ تَعَالٍ وَ هَلَمْ» چه بگوئی تعالی و چه بگوئی هَلَمْ فرقی نمی‌کند، حالا اگر در يك روایتی امام (علیه السلام) به صیغه امر بیاورد اما راوی بیاورد يك لفظی بیاورد که از آن رجحان استفاده شود، این موردی نیست که در این روایات وارد شده باشد.

ما شش ثمره برای این بحث ذکر کردیم که ثمرات بسیار مهمی است، حالا این روایاتی که برای جواز نقل به معنا خواندیم در درجه‌ی اول آن نکته اول است که ائمه می‌فرمایند اگر فقط قصد اراده‌ی معنا را دارید بگوئید، حق ندارید الفاظ را به ما نسبت بدهید. دوم: دایره‌اش را هم مشخص کردند، یعنی دایره‌اش این است که شما بیائید يك لفظی را که یقین دارید که اگر آن را برداریم و به جایش این را بگذاریم فرقی نمی‌کند این کار را انجام بدهیم، اما اگر مبتدا را بیاورید خبر قرار بدهید و خبر را بیاورید مبتدا قرار بدهیم، حصر را از بین ببرید. اگر در کلام امام معصوم (علیه السلام) الفاظ دال‌هی بر حصر آمده و این بیاید آن را از

بین ببرد اینجا غلط است! و همینطور اگر در کلام امام معصوم (علیه السلام) یک چیزی به عنوان تعلیل آمده، این راوی نباید این تعلیل را طوری ذکر کند که مخاطب بفهمد که این به عنوان تعلیل است، یا امام به عنوان تعلیل نیاورده، راوی به عنوان تعلیل آن را ذکر کند، اینها دیگر جایز نیست و داخل در این محدوده‌ی جواز نقل به معنا نیست.

(3) ثالثاً از این روایات استفاده می‌شود که تأکید ائمه بر این بوده که تا مادامی که عین الفاظ ما را شما می‌دانید همان‌ها را به کار ببرید، آن روایتی که فرمود آیا تعدد دارید در اینکه نقل به معنا کنید؟ راوی گفت نه بلکه عین الفاظ را یادمان رفته، فرمود اگر معنا را نمی‌دانید بدون اسناد الفاظ به ما معنا را بگوئید، پس معلوم می‌شود در فرض تعدد جایز نیست یعنی آنجایی که راوی عین الفاظ امام را بداند حق ندارد که او را تغییر بدهد، این هم نکته‌ی سوم است که ما از مجموعه‌ی این روایات استفاده می‌کنیم.

نتیجه‌ی نهایی این است که این روایاتی که داریم تمام نقل به لفظ است و یک مواردی را ما قرینه داریم بر اینکه اینجا نقل به معنا شده، این را نفی نمی‌کنیم. یک مواردی آن هم بجهة الوجود القرینه، قرینه داریم که نقل به معنا شده اما اینطور نیست که بگوئیم تمام روایات نقل به معنا می‌کردند و ما بیائیم احکام نقل به معنا را در آن جاری کنیم و تمام کنیم، این غایه ما ممکن آن یقال در این بحث.

حالا در خود درایه عرض کردم در آن مقباس الهدایة مرحوم مامقانی ببینید، آمدند برای نقل به معنا شرایطی گفتند که ما کاری به آن نداریم و این نتیجه‌ای است که خود ما از این بحث نقل به معنا گرفتیم.

نکته: ما اگر باب نقل به معنا را باز کنیم و بگوئیم این روایات نقل به معنا شده، اصلاً این روایات دیگر از حجیت ساقط می‌شود، برای اینکه می‌گوئیم محمد بن مسلم آن معنایی را که از کلام امام خودش فهمیده برای ما نقل می‌کند، می‌گوئیم شاید اشتباه فهمیده باشد! مگر شما نمی‌گوئید فهم یک فقیه برای فقیه دیگر حجت نیست! ممکن است الآن امام (علیه السلام) یک چیزی فرمود و محمد بن مسلم بگوید به نظر من معنایش این است، آن معنا که برای ما حجیت ندارد و آن کلام امام نیست و این مؤید همان تفسیری است که ما برای عبارت إن كنت تريد معانيه فلا بأس کردیم که امام می‌فرماید اگر جایی دارید معنا را بیان می‌کنید حق اینکه به ما اسناد بدهید ندارید، این نکته دقیقی است که ائمه به آن توجه داشتند، حالا ممکن است محمد بن مسلم یا زراره، با اینکه اینها بسیار آدم‌های متبحری بودند ممکن است در یک جایی هم معنا را اشتباه برداشت کرده باشند.

پس به نظر ما اصل اولی و قانون اولی در روایات نقل به لفظ است، مخصوصاً با آنچه در تاریخ است که روایات می‌رفتند خدمت ائمه، ائمه یک چیزی می‌فرمودند و می‌نوشتند، می‌آمدند منزل یک اصلی داشتند که در آن وارد می‌کردند، اصل را می‌بردند خدمت امام و عرض می‌کردند ما اینطوری نوشتیم و برای ایشان می‌خواندند، همه اینها قرینه است بر اینکه عین الفاظ ائمه است و ما باید روی این مسئله پافشاری کنیم، این از افتخارات فقه ماست که واقعاً عین الفاظ برای ما از کلمات ائمه باقی مانده، حالا یک مواردی قرینه داریم که این عین الفاظ باقی نیست، آن موارد را باید طبق قرینه عمل کنیم.

نکته اخلاقی

این حدیث معروف از وجود پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را زیاد شنیدیم ولی هم کم به آن توجه می‌کنیم و هم کم عمل می‌کنیم و غالب ما موفق به عمل به آن نیستیم. بر حسب آنچه که در سفینة البحار جلد 1 صفحه 408 آمده پیامبر فرمود «من أخلص لله أربعين يوماً فجزَّ الله ينابيع الحكمة من قلبه علي لسانه» عرض کردم حدیث معروفی است و شاید طلبه‌ای نباشد که این حدیث به گوشش نخورده باشد، اگر کسی هر عملی که انجام می‌دهد برای خدا باشد، این اخلاص لله ندارد فقط نمازش را برای خدا بخواند! بلکه اخلاص لله یعنی نگاه کردنش برای خدا باشد، گفتارش برای خدا باشد، قیام و قعودش برای خدا باشد، احترامش که به دیگران دارد برای خدا باشد، حب و بغضی که نسبت به اشخاص دارد برای خدا باشد، غذایی که می‌خورد برای خدا باشد، نوشتن برای خدا باشد، درس خواندن برای خدا باشد، فکر کردن برای خدا باشد و... یعنی تمام شئون انسان برای خدا باشد که ببینید چه کار مشکلی است؟! اگر انسان تمام شئونش بخواد برای خدا باشد یعنی هیچ آنی فکر تبعیت از هوای

نفس خودش، میل خودش و نفسانیت خودش را نداشته باشد.

مرحوم والد ما (رضوان الله تعالی علیه) می فرمودند این تعبیری که وارد شده «**من كان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدينه مخالفاً لهواه**» می فرمودند این مخالفاً لهواه یعنی حتی در امور مباح فقیه به خاطر میل نفسی اش این کار را انجام ندهد، در امور مباح، در آب خوردن، نشستن، خوابیدن، به خاطر میل نفسی اش این کار را انجام ندهد بگوید خدایا من غذا می خورم «**قَوْ عَلِي خدمتك جوارحي**» راه می روم، می خوابم، استراحت می کنم برای اینکه بتوانم برای تو خدمت کنم، برای تو کاری را انجام بدهم، واقعاً این اخلاص لله خیلی معنای عجیبی دارد و معنای وسیعی دارد، بسیار بسیار مشکل است. آن روایتی که داریم علما تمام شان در هلاکت اند الا آنهایی که عمل می کنند، آنهایی هم که عمل می کنند همه شان در هلاکت اند الا آنهایی که اخلاص دارند، یعنی تنها راه نجات يك عالم اخلاص اوست و انسان هیچ راه دیگری ندارد.

در يك مجلسي نشستیم انسان دلش می خواهد اظهار وجود کند و حرف بزند، يك بحث علمي مطرح است مخصوصاً آنهایی که تحقیقاتی دارند، خدا انسان را حفظ کند! اینقدر نفس به سراغ انسان می آید تو که در این مسئله تحقیقی داری بیان کن، تو که نظریه ای داری اظهار کن، بگو این نظریه ای من است، خیلی عجیب است! انسان با این نفسش مخالفت کند، ما چقدر در گفتار خودمان را عادت دادیم به اینکه کم حرف بزنیم یا حرف نزنیم، اگر يك جمع ده نفری در يك جا باشد و ما هم نشسته باشیم، در ده دقیقه می توانیم خودمان را کنترل کنیم و حرف نزنیم؟! چه لزومی دارد انسان اینقدر حرف بزند؟ تا چیزی از ما نپرسیدند حرف نزنیم، اظهار نظر نکنیم، اظهار وجود نکنیم، اینها اموری است که اگر انسان بتواند برای خودش يك مقداری مهیا کند می شود من أخلص لله. پیامبر (ص) می فرماید اگر کسی چهل روز این کار را و این عمل را و این اخلاص را در خودش پیاده کرد، چهل روز هوا و هوس را در خودش کشت، وقتی اینها کشته می شود چه می شود؟ فجر الله، فجر و تفجیر معنایش شکافتن است، ینابیع الحکمة من قلبه علي لسانه، آن وقت چشمه های حکمت از قلب او بر لسانش جاری می شود، ما هنوز حکمت را نچشیدیم، چرا؟ چون اخلاص نداریم، همیشه دنبال عرض اندام و اظهار وجود و اظهار فضل و اظهار تقوا، تقدس و این گونه امور هستیم. بزرگانی بودند که عمری را نماز شب خواندند، در نماز شب شان نماز جعفر طیار هم وارد می کردند اما نزدیکترین افراد آنها خبر نداشت، بزرگانی بودند که اصلاً نمی گذاشتند عبادات شان، مناجات شان، اینها را حتی نزدیکترین افراد آنها اطلاع پیدا کنند. گاهی اوقات شیطان وقت نماز شب که می شود آدم را وسوسه می کند می گوید بچه را بیدار کن تا از تو یاد بگیرد و نماز شب بخواند، در حالی که انسان حق ندارد این کار را انجام بدهد، حتی انسان حق ندارد بچه را برای نماز صبح بیدار کند مگر اینکه او از انسان خواسته باشد!

علي ايّ حال اخلاص خیلی مهم است، اگر انسان اربعین یوما اخلاص داشته باشد، این فجر الله ینابیع الحکمة نظیر آن تعبیری است که يك روایتی در کتب اهل سنت هست و در کتب امامیه نیست، پیامبر فرمود لو لا تكثر في كلامكم و تمریح في قلوبكم، اگر زیاده گوئی شما نبود، زیاد حرف نمی زدید و بیشتر به عاقبت خودتان، به آخرت خودتان، به اعمال خودتان فکر می کردید و اگر در قلوب شما تمریح نبود. به چمنزار تمریح می گویند، آدم قلبش را وقتی چمنزار می کند برای هر شیطان چمنزار درست می کند، هر شاخه ای از هوا و هوس چراگاه می شود که قلوب خیلی از ماها متأسفانه اینطور است. می فرماید اگر شما قلبتان را چمنزار شیطان نکنید و زیانتان را زیاده گو نکنید، لرأیتم ما أري و لسمعتم ما أسمع، آنچه من می بینم شما می بینید و ملائکه را می بینید و آنچه که من می شنوم شما می شنوید! این هم نتیجه ی اخلاص است.

ما خیلی به اخلاص نیاز داریم، رو در بایستی را باید کنار بگذاریم، تهذیب و اخلاص و ... در حوزه کم تر توجه می شود، پناه بر خدا و همه ی ما هم مقصریم، نمی توانیم انگشت تقصیر را به سمت کسی ببریم، همه مان مقصریم، به فکر تهذیب هم نیستیم. زمان قدیم طلبه ها به فکر تهذیب یکدیگر بودند، این دنبال این بود که او نوافلش را انجام می دهد یا نه؟ البته اخلاص را هم مراقبت می کردند ولی مراقب اعمال هم بودند، این دنبال این بود که او قرآن می خواند یا نه؟ انس با قرآن دارد یا نه؟ مراقبت از اعمال خودش دارد یا نه؟ اما حالا متأسفانه مقداری مشکلات در حوزه هست ولی باز نباید مأیوس شویم، باید از همین حالا شروع

کنیم، واقعاً از همین حالا بیائیم برنامه‌ریزی کنیم ببینیم چقدر می‌توانیم رژیم کلام بگیریم، ما هم نمی‌گوئیم روزه سکوت بلکه انسان باید رژیم کلام بگیرد تا به این مرحله اخلاص برسد إن شاء الله.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين